

استادگرمی، دین یا آئین جدید "پان فارسیسم"، آخوندها و مقدسات خاص خود را دارد، خیلی خیلی مواظب باشید که رندان، از شما در ضدیت با "آخوندهای شیعه"، "آخوند، یا امام، یا مرشد پان فارسیست" ها نسازند! بنظر میرسد: آنزمان که گمان میکنیم دیگران را خریده و با فریفته ایم، خود را فروخته و فریب خورده ایم. همه عوام فریبان، خود فریبگان، و فریب خوردگان عوام اند. امید وارم این "جسارت" من و امثال من، در گشودن باب نقد علمی و عقلانی محتوای شاهنامه بجای تعریف و توصیف وحتى (مثل مؤمنین) توجیه و تفسیر آخوند و آرازان اشعار، راه رابر بُت سازی (از شاهنامه) و پیغمبر تراشی مثنی مدعیان دین ارتجاعی جدید در داخل و خارج کشور از فردوسی ببندد. بعد از عبیدزاکانی، زنده یاد احمد شاملو از پیشکسوتان نقداحساساتی و به اصطلاح "طبقاتی" این راه بود. دفاع از حقیقت و افشاء دروغ و شیادیها، عین شرافت و شجاعت است.

من نه موافق و نه مخالف کوروش و داریوش، و یا زردشت و فردوسی و... بوده هستم. بیان حقایق برای اندیشیدن زندگان است، و نه جهت مخالفت با مردگانی که به قول خیام، اکنون "با هفت هزار سالگان سربه سر" می باشند. (مرده پرستی، نظیر ضدیت با مردگان از عقل سلیم و سلامت نفس بدور است!). واقعیت اینست که از دوره رضاشاه، با سوءاستفاده از دین- خونی ملت ایران، دین و یا ایده نولوژی ضدانسانی جدیدی، بنام جعلی "ناسیونالیسم ایرانی" ساخته و بخورد ما داده اند و میدهند که: پیغمبر- آن، چنان که اشاره شد: نماد پندار نیک آریایی یعنی "اشوزردشت" می باشد. کوروش کبیر "نماد کردار نیک و باستا نگرانی آریایی است (اخیراً از طرف دیوانگان یا مؤمنان کوروش- که تالی "دیوانگان حسین" در ایران هستند- اطلاعیه ای تحت عنوان "بنام آهورا و کوروش کبیر" صادر کرده اند ضمیمه شماره یک دیده شود)، و "فردوسی" توسی هم نماد گفتار نیک آریایی محسوب می شود (در برابر گفتار بد سامی و ترک و...). چنانکه در مقاله ای در روزگار نو (صفحه ۷۴ - ۷۸، شماره ۲۲۷، اردیبهشت ۱۳۷۹) نشان داده ام، عمرکشف و آژه تجریدی "نیک" به "ایده یا مثل" افلاتون و "کلیات" ارسطو میرسد. اما "نیک" را بشریت حداقل از سومریان میشناسد. هیچ پیغمبری از جمله زردشت نمیتواند مفهوم مجرد نیک افلاتونی و کلیات ارسطونی (کبری در قیاس) را دریابد و مطرح کند. از نظر متون زردشتی از جمله در "زامیاد یشت" کرده ۱۲، بخش ۷۹ و ۸۴ و نیز "آبان یشت" سوره ۲۴، آیه ۱۰۵-۱۰۴ معنی نیک مترادف: "مطابق دستور و شیوه دین" است: (فری که از آن زرتشت بود/ که بشیوه دین اندیشید/ که بشیوه دین سخن گفت/ که بشیوه دین رفتار کرد). لذا از نظر زردشت و زردشتیان مؤمن: "پندار نیک یعنی پندار مطابق دستور دین و کردار نیک یعنی کردار مطابق دستور دین، گفتار نیک یعنی گفتار مطابق دستور دین است، یعنی ارتدکسیسم خالص و ارتجاع کامل. میترانیسم، مسیحیت، مانویت و اسلام وحتى بهائیت (در قرن ۱۹) که همگی بعد از افلاتون و ارسطو آمدند، نیک را بمعنی مطابق دستور دین که مترادف ثواب و واجبات دینی تلقی کردند، و بدرابرا بر گناه و نا ثواب یعنی مغایر دستور دین تلقی کرده و میکنند، و مگر انتظاری بغیر از این میبایستی از ادیان از جمله دین زرتشتی داشته باشیم.

چنانکه اشاره شد: امروز پان فارسیسم از صورت ایدئولوژی یکه تاز، بصورت مذهبی در آمده که کتاب مقدسش "شاهنامه" و پیغمبرش فردوسی است و کسی را حق چون و چرا و اما و اگر در باره آن نیست و مفسرین و مدافعین (بگوئیم آخوندها ییش) در دفاع از آن "مطلق خود ساخته"، هر چه لازم باشد از قوطی مارگیری خود بیرون می آورند، چرا که همواره و در هر نوعش: "تفسیر دام تزویر است" زمانی که وسیله تعبیر عقاید گذشتگان، با معیارهای امروزی می شود. استاد گرمی در دربار سلطان محمود تنها فارسی وجود نداشت. آنجا زبان عربی نیز که پدر خوانده زبان فارسی-

دری- تاجیکی کنونی ایست، حضور داشت، چنانکه زبان لشگر و خود سلطان محمود و مسعود و اریستو- کراسی و اشرافیت نظامی حاکمشان، تنها ترکی بود. در تاریخ بیهقی مرتب از آمدن "سوباشی" (به ترکی شرقی بمعنی سر لشگر ویا فرمانده کل قشون است) و گفتگو به زبان ترکی سخن رفته است. تا قرن بیستم (که ملی گرایی مدرن سرمایه داری- صنعتی غربی، بسبب عقب ماندگی اقتصادی- اجتماعی جوامع شرقی، بصورت ملی گرایی های /قومی: (زبانی- دینی) و یا ایلی: (نژادی- تباری)) درآمد، راستش چنین معارضه ای آنها در این حد بیمارگونه و از روی برنامه، میان عربی، فارسی و ترکی وجود نداشت، یک تقسیم کار اجتماعی بود که از قرن چهارم و پنجم هجری تا چهاردهم هجری (انقراض قاجاریه در ۱۳۰۴ هجری شمسی) بمدت ده قرن دوام داشت که نشانه خردسنتی در تقسیم کار جامعه بود، بدین قرار که:

- عربی: زبان شعر، دین، و سپس علم، فلسفه، کلام، عرفان و تجارت بود.

- فارسی: زبان شعر، دیوان و دولت، و سپس کلام، عرفان و اندکی فلسفه و علم بود.

- ترکی: زبان شعر، شاه و قشون، اشرافیت، و سپس کلام عرفان و اندکی فلسفه و علم بود.

که یاد آور همزیستی این سه گروه زبانی در کتیبه بیستون داریوش اول است:

- ایلامی: مثل زبان ترکی، زبان پیوندی است و زبان دیوان و اداره هخامنشی بود.

- بابلی: مثل عربی زبان قالبی (سامی) است و زبان بین المللی، تجارت بود.

- پارسی باستان: مثل فارسی زبانی تحلیلی است، و زبان شاه و قشون و قوم حاکم بود.

امروز نیز در سیستم فدرال مدرن بایستی:

۱- هر زبانی که در ایران مردمانی صحبت میکنند بتوانند فرزندانشان به آن زبان تحصیل کنند تا به این "نسل گشی خاموش" و "توحش عریان" یعنی "پان فارسیسم" و تحصیل اجباری به یک زبان (فارسی) و ممنوع کردن آموزش سایر زبان ها پایان دهیم.

۲- فارسی به عنوان زبان مشترک و (نه زبان انحصاری، حاکم و قاتل) وجود داشته باشد، البته با تأیید دمکراتیک و ادواری ملت ها (تیره) ی ایران.

۳- دروس علمی (ریاضیات، علوم دقیقه، علوم انسانی) به زبان انگلیسی تدریس شود تا بتوانیم باین کاروان پُرشتاب (که در هر پنج سال دانش بشر در زبان انگلیسی و آلمانی و فرانسه دو برابر میشود) نزدیک شده و با آن همراه شویم .

متأسفانه حضرتعالی نیز از ترکی (آذربایجانی) و زبان و ادبیات آن مثل اکثر هموطنان فارسی زبان (و حتی خود ترکان از خود بیگانه شده بوسیله سیستم پان فارسیسم حاکم)، چیزی نمی دانید، از انکشاف (علمی- فلسفی) زبان برادر ترکی آذربایجانی، در ترکیه بی خبرید. سه زبان ترکمنی، ترکی آذربایجانی و ترکی ترکیه از ریشه "ترکی اغوز" برخاسته اند و ترکیه هم از ترکی آذربایجانی ما منشعب شده است (نگاه کنید به: بویوک تورک لوغتی= /لغتی/- کاظم قدری- جلد اول، مقدمه- ۱۹۲۳).

سخن بسبب عظمت ابعادجنایت فرهنگ کُشی موجود در ایران، که تبهکارانه به سکوت برگزار میشود، متأسفانه به درازا کشید و من از شما و خوانندگان محترم عذرمی خواهم، مطلبی نیز می درمورد آذری ( به قول شما "زبان کهن همه مردم آذربایجان در فرسوی و فراسوی ارس که از زبان های ایرانی بشمارمی آید و تا پیش از کوچ تیره های ترک به این منطقه و همگانی شدن زبان ترکی در سرتاسر این ناحیه، کاربرد گسترده و همگانی داشت" نوشته بودید، و بعد در جواب آقای به نام آیدین تبریزی ... که این حرف خندستانی (!؟) را مطرح کرده بود که: "زبان فارسی استقلال ندارد و شاخه ای از زبان عربی است" من (دکتر جلیل دوستخواه) پاسخ این ژاژخانی را در همان تارنما دادم".

دست مریزاد استاد محترم، داریم "ادب" آریانی میاموزیم! ولی به عرض عالی می رساند که:

به قول نادرست سیداحمد کسروی تبریزی: مسلماً "زبان باستان آذربایگان"، آذری نیست. ایشان در این مورد "تجاهل العارف" فرموده و آگاهانه بنابه نوشته خود: "تمدن بومیان دیرین" را نادیده گرفته اند، و زبان میانه آذربایجان (از نظر زمان تاریخی) را، که خود مدعی کشف آن شده است، آگاهانه و از روی ناراستی، زبان "باستان" آذربایگان می نامید. آذربایجان پیش از آمدن و عبور اقوام گله دار ماد (۸۳۶ ق. م) و پارس (۸۴۳ ق. م) از آن، به درون فلات ایران، بنابه شواهد و اسناد تاریخی دارای تمدنها و زبانهای باستانی بوده است! ایلات چهارگانه ماد، از آذربایجان تحت سلطه همان "سلمانصر سوم" پادشاه آشور، بسمت استان همدان: (ماد: به سومری و آسوری مادای و آمادای یعنی سرزمین میانه و تلویحاً تمدن است) و ایلات دهگانه ای که پارس نامیده شدند به سوی استانهای چهارمحال بختیاری و فارس کنونی آمدند. (پارسوا به آسوری یعنی سرزمین کناره و تلویحاً حاشیه نشین و دور از تمدن). در ظرفنامه های پادشاهان آشور از "پارسوا" - های متعدد که در مرزهای امپراتوری بوده نام برده شده، و مشهورترینشان در غرب دریاچه اورمیه و بین اورارتو و آشور قرار داشته است (گريشمن صفحه ۹۲ و شکل ۲۰) در ضمن نام یکی از ایالات "ایلام" هم "پارسوماش" بود: که بنظر "گريشمن" (کتاب ایران از آغاز تا اسلام انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۲، صفحه ۱۲۸ و ۱۲۴ و شکل ۲۰) در حدود مسجد سلیمان کنونی قرار داشته است (مگر سلیمان نبی، مسلمان بود و مسجد داشت؟! )، پارسه نام ایالت دیگر "ایلامی" است که منطبق با استان فارس کنونی است (همان ص ۱۲۵). بنا به تحقیق زبانشناسانه دیگر، واژه "پارسه با پَرسه" هنوز در کردی و فارسی، در ترکیب پَرسه زدن و پَرسه زنده باقی مانده و معنی بی خانمان و بی اصل و نسب و مهاجم را افاده می کند همچنانکه با پارس (پاس) دادن بمعنی نگهداری و پارس کردن (سگ نگهدارنده)، در همان مفهوم بی ارتباط ندانسته اند. از زبان مادها (که هیچ نوشته ای در دست نیست!) و جزخیال پردازی جاعلین، مطلبی، قابل ارائه نمی باشد (بهترین تألیف همان تاریخ ماد دیاکونوف است) و از زبان هخامنشیان (پارسی باستان) نیز، تنها ۸۰۰ کلمه باقی مانده است که منبع کافی و دقیقی برای قضاوت علمی محسوب نمی شود (در زبان چوپانان ۵۰۰ کلمه موجود است!). نیز به قول آرانسکی (صفحه ۹۹): " بدیهی است که خط میخی هجانی نمی توانست صداهای زبان پارسی باستانی را دقیقاً ادا کند و بدین سبب قرائت متن میخی همواره تا حدی مشروط به قید و شرط است". البته آرانسکی وسط دعوا نرخ طی میکند و زبان پارسی باستان را (که تنها از طرف مستشرقین اسم گذاری شده است)، زبان پارسی باستانی نامگذاری می کند تا قدمی فراتر نهاده و شجره نامه جعلی برای زبان فارسی کنونی، درست کند! و برای فارسی دری - تاجیکی، پدر بزرگ: (پارسی باستانی) و پدر: (پارسی میانه: پهلوی و پرسیک) جعل کرده و جا بیاندازد! در حالی که این سه زبان تحلیلی (آنالیتیک)، از یکسو بسبب اختلاف مکاتی / زبان پارسی باستان در جنوب ایران، پارسی میانه در ترکمنستان و شمال خراسان و بعد در گرگان و سپس در دامغان، و فارسی - تاجیکی - دری یا درباری، در تاجیکستان و بلخ و شرق افغانستان وجود داشت. / و از سوی دیگر بعزت گسست تاریخی، آن سه زبان نمی توانند از هم ناشی و منشعب شده باشند. نزدیکی تک به تک این سه زبان: (پارسی

باستان، پارسی میانه و فارسی دری)، و نیز زبان اوستائی (گات ها و یسنای هفت- وند)، با زبان سانسکریت: (ودا-ها)، گاه بیش از قرابت آنها باهمدیگر است. زبان سانسکریت و اوستائی از نظر مکانی با فارسی دری همسایه اند ولی دوهزار سال فاصله و بُعد زمانی در بین است. با این توضیحات تنها راه حل "معقول" مبتنی بر برستراین نوع ناسیونالیسم ایرانی غیرمعقول، آن است که خود زبان "سانسکریت رامتل زنده یاد دکتر نائل خاتلری (دستور زبان فارسی، انتشارات بابک، ۳۵ = ۱۳۵۵ صفحه ۲۷۸)، جزو زبانهای "هندوایرانی" بنامیم! ایشان بلافاصله، در صفحه بعد، بدرستی در مورد زبان اوستائی: (زبان گاتها) که لهجه ای از همان زبان سانسکریت "ریگ- ودا"، قبل از ورود سُرآیندگانشان به سر- زمین هنداست، مینویسند: "اگرچه زبان اوستائی ظاهرأ از سلسله زبانهایی که بفارسی امروز منتهی شده برکنار است ولی از زبانهای قدیم ایرانی است؟.. (در مورد ارزش همه این مصادر به مطلوب ها و پندارها علاوه بر دلایل مکانی و زمانی ذکر شده در بالا، در ضمن نگاه کنید به: "جلال الدین آشتیانی، زرتشت، صفحات: ۳۹، ۹۳، ۸۴-۸۵،)". خلاصه آن که ماد و پارس هیچکدام ربطی به آذربایجان ندارد (گریشمن، ص ۸۷ و ۹۸) و تاریخ، از مهاجرت آترو- پاتها در عصر هخامنشی نیز بی خبر است. از وجود آنها بنابه مشهور، در آمدن اسکندر خبر می دهد که آغاز عصر میانه است (بنظر من از الواح ایلامی خزانه تخت جمشید تلویحاً وجود قوم "آتروپات" احساس میشود بی آنکه مکان زیست آنها مشخص گردد) لذا آنچه از زبان ها و یا درست تر بگوئیم لهجه های موجود در دهات، شهر- روستاها یا شهرهای آذربایجان سراغ داریم نه یک زبان واحد سراسری فراسو و فرسوی ارس که تنها در فرسوی ارس، طیفی از گویش- های گوناگون است که گاه همدیگر را نمی فهمیدند (مقدسی در "أحسن التقاسیم" صفحه ۳۷۵ میگوید: تنها در اطراف اردبیل هفتاد زبان یا لهجه رایج بوده است). کفایت این آثار را که بنام "گنجینه آذری قدیم" تصویریا قلمداد می شود، با هم مقایسه کنیم. نظر استاد جلیل دوستخواه را به مقدمه استاد احسان یارشاطر بر کتاب آذری کسروی جلب می کنم که می نویسد: صفحه ۱۹: "رساله روحی انارجانی... ارتباطی به زبان آذری ندارد بلکه چنانکه هینیک با نظر صائب خود دریافت: (هینینگ: زبان باستانی آذربایجان" ۱۷۶ حاشیه ۵ مراجع) بزبان عامیانه فارسی است و حاکی از شیوع فارسی در تبریز! (مقدم بر ترکی) در قرن یازدهم است". افزوده استاد یارشاطر بر نوشته استادش هینیک برآستی حیرت انگیز است: اولاً زبان شاعران و شاعری، و کاتبان و کتابت، معمولاً زبان مردم محل و اغلب خود شاعر و کاتب نیست: اشعار فارسی قطران در تبریز و امیر خسرو دهلوی در دهلوی و مولانا در قونیه و سعدی و حافظ در شیراز (نائل خاتلری، زبانشناسی و زبان فارسی: صفحه ۱۴۶) و عبید در "زاکان"، دلیل رواج فارسی و مردمی و توده گیر شدن آن در آن شهرها و ایالات نیست. در مورد اشعار عامیانه، شق اول صادق است مگر منطق و عقل به، خلاف آن حکم کند. ثانیاً مهاجرت انبوه ترکان به آذربایجان و آنادولی، به جهانگشایی سلجوقی در قرن پنجم هجری بر میگردد، که پانصدسال (عمرکشف امریکا) بر رساله مجهول الهویه "انارجانی" تقدم دارد. ثالثاً از زبان فارسی، زبان گویش مردم ایران (جز شرق خراسان قدیم: تاجیکستان و بلخ) تا قرن نهم هجری نبوده است. زبان فارسی، زبان مهاجر دیوانی یعنی زبان کاتبان و دبیران، و شاعران و صوفیان بوده، و نه مردمان اصلی ایران کنونی. حال این زبان مهاجر از تاجیکستان و بلخ و بعد سمرقند و بخارا، چگونه در قرن یازدهم مبدل به زبان عامیانه مردم آذربایجان و تبریز شده، و بعد همانند اشباح، این زبان عامیانه و عمومی (ونه شاعرانه) ناپدید شده است، سوآلی است که جواب علمی و منطقی آن برای من معلوم نیست.

صفحه ۲۷: در دو بیتی ها: یک کلمه مؤنث است. (یعنی مثل فارسی و ترکی خنثی نیست).

صفحه ۲۸: در مورد زبان دو بیتی های شیخ صفی، باید گفت که گرچه عین هیچیک از گویشهای بازمانده

آذری نیست، شباهت آن بیشتر به تاتی کلا سورو، در شمال غربی... و تاتی خلخال در جنوب است. (راستی آذری بودن و نامیدن این دوبیتی های تاتی، چه معنایی دارد)؟!)

صفحه ۲۹: همچنین پیداست که با وجود نزدیکی پارسی و زبان آذری و تعلق آن به شعبه واحدی از زبانهای ایرانی این دو زبان تفاوت های محسوسی دارند.

صفحه ۲۹: از زبان آذری ..... در مغرب آذربایجان اثر صریحی در دست نیست.

صفحه ۲۹: در بازسازی زبان مادری باستان (!؟) که تاکنون بیشتر بر اساس آثار این زبان در کتیبه های هخامنشی صورت گرفته است، اکنون میتوان بازمانده گویش های آذری در آذربایجان و طالش را نیز ملحوظ داشت. استاد گرامی: داریم بی سروصدا، بعلت تنگی قافیه، تالشی را "آذری" میکنیم، یا برعکس! مبارک است این جعل و ابداع زبان مادری بر عالمان زبان سازما.

این هم قابل توجه است که برای اقوامی خاموش شده و ناشناس و گاه موهوم، زبانی را با خیال و جعل بازسازی میکنیم! و زبانهای زنده (ترکی) را با طرح و برنامه نابود میسازیم. "روشنفکران" کشور گل و بلبل شاهد فرهنگ کُشی خاموش و بی سروصدای این جنایت آشکار و آپارتاید فرهنگی عریان بوده و هستند! احیای زبان آذری برای نابودی زبان ترکی، صدالبته بخاطر زبان فارسی است و گرنه کسی از این آقایان برای زبان آذری قدیم "تره هم خُرد" نمی کند! هم اکنون به پیروی از میراث شوم زمان محمدرضا شاه دردانشکده ادبیات تبریز، زبان پهلوی تدریس میشود! در کنار زبانهای انگلیسی، فرانسه، عربی و صد البته فارسی، اما زبان ترکی آذربایجانی لابد بعنوان زبان غیر ایرانی ولذا بیگانه و در نتیجه تحمیلی! ممنوع است! استاد گرامی آیبازبان مادری را میشود تحمیلی خواند؟! (بعبارت اوستانی: "فهم و شعور مدعیانش را می ستانیم!" - این هم دعای "اَشَم و هَو"ی ما ملیتها یا تیره های ممنوع الزبان در ایران آریائی است). من شخصاً، زبانی را که مادرم به من تحمیل کرده، و در آن آیه های عشق و محبت زمزمه شده است، آن زبان را به هر زبانی که شما و امثال شما، بعنوان وکیل غیر موکل و قیم سر- خود، مدعی ایرانی و خودی بودن آن زبان برای من و امثال من هستید، ترجیح میدهم! می خواستم نظر استاد را نه بعنوان طرفدار سابق "حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدائی"، بلکه بعنوان یک انسان در مورد این فرهنگ کُشی عریان سابق و لاحق جویا شوم؟ زبان خانه اندیشه، و اندیشه تصویر واقعیت های معنی- دار است و اگر "می اندیشم پس هستم" درست باشد، بنابراین: زبان، خانه هستن و هستی است، بقول آنسن: ولی زبان مادری، نه تنها بیانگر اندیشه بلکه حاکی از عاطفه و احساس نیز هست" ("نوام چامسکی": کتاب "اندیشه و زبان، پیشگفتار: یرن. آنسن، صفحه ۱ انتشارات هریمس ۱۳۷۹).

- استاد گرامی خلاصه آن که: در دوره باستان (تاحمله اسکندر) در آذربایجان گوتیها، مانناها و اورارتوها، و.. وجود داشته و سلطنت کرده اند. آسوری ها نیز مرتب حمله کرده و باج می ستاندند و گاه آذربایجان بخشی از توابع امپراتوری آسور بود. گوتی ها که ۹۱ سال بر بابل حکومت کردند: (۲۱۰۹-۲۲۰۰ ق.م) ولیست شاهان آنها به زبان بابلی در دست است: (دیاکونوف "تاریخ ماد" صفحات ۴۶۰-۴۵۹ و ۱۴۰) و کتاب ارزنده (ایرج اسکندری "در تاریکی هزاره ها" چاپ پاریس صفحات ۲۰۵-۲۰۶)

در مورد تمدن "ماننا" (آثار حسنلو) و "اورارتو" نیز خود می توانید به منابع مختلف تاریخ باستان از جمله تاریخ ماد دیاکونوف یا ایران آنتیک از "کلمان هووار" بفرانسه و.. رجوع کنید. هر یک از این مردمان که تمدن های درخشانی هم آفریدند، زبان داشتند و زبان های همه آنها، زبان های باستان آذربایگان بوده است و "رومن گیرشمن" در کتاب "ایران از آغاز تا اسلام" ترجمه محمد معین صفحه ۳۸ می نویسد:

"ایران در هزاره سوم ق. م: مردم سومر و قوم سامی نژاد دشت بین النهرین دائماً با ایشان در تماس بودند. این اقوام از جنوب (ایران) به شمال آن عبارت بودند از: عیلامیان، کاسیان، لولوبی و گوتی. همه اینها به یک دسته نژادی متعلق اند. زبان آنها به هم وابسته است." زبان ایلامی و دیگر زبانهای ذکر شده در بالا، مثل زبان سومری، جزو زبان های پیوندی یا التصاقی یا پسوندی همانند زبان ترکی آذربایجانی کنونی است. نگاه کنید به: فرانسوا گریلو - سوزی نی- عناصر گرامرایلامی، تحقیق روی تمدنها، چاپ پاریس ۱۹۸۷ صفحه ۱۲.

### Francois Grillot-Susini 1987, Elements de Gramair Elamite. Editions Sur Le Civilisation, Paris. Page 12 Recherche

و چون تاریخ زبانه دانی ندارد که ماقبل آریایی ها را به میل خود در آن واریز کنیم، برخورد درست و مطابق با سلامت روانی و عقلی، آنستکه در تحقیق علمی، هم در مورد زبانهای باستانی آذربایجان (و دیگر مناطق ایران) که التصاقی یا پیوندی زبان بودند تحقیق (وزبان سازی!) شود: (گوتی- ماننا- اورارتو) و هم در مورد زبانهای میانی آن: زبانها و لهجه های موجود باقی مانده از عصر میانه در آذربایجان (و سایر نقاط ایران)، پژوهشهای جدی شروع شود. تاکنون بجای تحقیق و انکشاف لهجه ها و زبانهای زنده، که برای نوشتن یک تاریخ علمی و بی غرض و مرض حیاتی است، "پان آریانیسم" و "پان فارسیسم" حاکم، بصورت رسمی، تنها به نیش قبور یعنی زبان "پهلوانی" (پهلوی اشکانی و اوائل ساسانی و پرسیک اواخر ساسانی) مشغول بوده است. می بینید ابعاد جنایات ایدئولوژی حاکم یعنی "پان آریانیسم" و "پان فارسیسم" فقط در ممنوع کردن، زبان زنده و کنونی آذربایجان یعنی ترکی آذربایجانی و تحقیق در ریشه های تاریخی آن محدود نمی شود و فرهنگ کشی ابعاد بسیار وسیعی دارد. وجود انحصار زبانی یا "پان آریانیسم" مانع آن است که در دانشکده های ادبیات در زبانشناسی مقایسه ای بین فارسی و ترکی مثلاً معلوم شود که در زبان ترکی آذربایجانی نه صدادار، و بیست و دو هزار فعل بسیط وجود دارد. در زبان ترکی از هر فعل، پنج و گاه شش فعل بسیط درست می شود، ولی در زبان فارسی تنها شش صدا دار و ۳۶۰ فعل بسیط هست (به نوشته دکتر ناتل خانلری) و مجبوریم به قول استاد ذبیح بهروز با ساختن ۷۰۰ ترکیب از اسم "سر" کمبود لغات را بصورت سماعی و گوشه، بنوعی جبران نمائیم: "سر کردن، سر فرو بردن، سر باز کردن (آب)، سر پیچی کردن، سردواندن، سرسری گرفتن و... "مقایسه آن لهجه یا زبان آذری (مورد ادعای زنده یاد کسروی و مورد حسرت مدعیان بعدی که در حد زبان ایلی و روستانی بود) با زبان ترکی آذر- بایجانی را بعهده فارغ البالان از غرض و مرض پان فارسیسم می گذارم!

یک مرغ فرغ البال در این چمن ندیدم در بند دام اگر نیست در قید آشیان است

آن لهجه های مختلف که بنام کلی "زبان آذری" اسم گذاری شده اند، همگی فاقد ابزار لغت سازی، برای فلسفه و علم و عرفان و کلام و اشعار فاخر بوده اند. در موضوع قابلیت زبان ترکی و امکان تبدیل آن به یک زبان علمی، در مقایسه با ناتوانی زبان فارسی کنونی که دچار هرج و مرج باستان- گرانی از یکسو و مدرنیسم از سوی دیگر شده، نمیتواند به زبان علمی تبدیل شود، چرا که علاوه بر محدودیت افعال، دستگاه گرامری آن نیز ناقص و آشفته است. در این مورد رجوع کنید به:

### Uriel HEYD 1954, Language reform in modern turkey. oriental notes and studies

خلاصه آنکه از آن لهجه های مختلفی که کسروی پاکدل و متعصب از آنها، می خواهد زبان آذری واحدی بسازد و بپردازد، و به قول استاد احسان یارشاطر آن زبان را "باز سازی" کند، در صورت وجود آن زبان، بدون شک زبان میانه سرزمین آذربایجان خواهد بود نه زبان باستانی آن. بهر حال با

وجود تصریح استاد یارشاطر به وجود لهجه های مختلف و ایجاب عقلی و اسناد تاریخی در این مورد، که جز در جزیره ایسلند، هیچ زبان و لهجه ای در طول زمان وجدانی مکان بصورت واحد باقی نمانده و نمی ماند: (شاهدان: فارسی ایران و دری افغانستان و تاجیکی) و یا ترکی (ترکمنی و آذربایجانی و ترکیه) می باشد. باز اگر اصرار بفرمائید که آن زبان آذری مورد نظر در "فروسوی و فراسوی ارس در سرتاسر این ناحیه کاربرد گسترده و همگانی داشته است" و استثنائی بوده که دلیل قاعده محسوب می شود و نه ناقض آن، هردانش پژوهی می تواند دلیل آنرا از حضرت استاد جویا شود، از جمله راقم این سطرها که گفته اند: *مَنْ عَلِمَنِي حَرْفًا، قَدْ سِيرَنِي حُرًّا* (و نه عبدا): هر کس حرفی به من یاد دهد مرا (از جهل) آزاد ساخته است. علمی که به عبودیت بکشد به قول شاعر: جهل از آن علم به بود بسیار! و استاد گرامی: دلیل را کسی می آورد که ادعا می کند! پس دلیل شما در ادعا به وجود زبان واحد در فرا و فرسوی ارس کدام است؟ اضافه کنم که در متنی خواندم و خود فرصت تحقیق آنرا نداشتم، که سخن آقای آیدین تبریزی، متکی به نظری بوده است که گویا در یونسکو به سال ۱۹۹۹ داده شده، البته با توجه به ۷۰٪ لغات عربی موجود در فارسی، گویا آنها فارسی را سی و سومین لهجه عربی برآورد کرده بودند. البته بی توجه به ساختار گرامری آن که متعلق به زبان های تحلیلی (هندوایرانی یا هند و اروپایی) است. از بد اقبالی عاشقان پان فارسیسم، اصوات ششگانه فارسی هم عیناً مثل مُصَوِّت های عربی است/ سه حرکت: (آ - ا - ا) و حروفِ عِلّه ی (آ - او - ای) // . لذا در صورت صحت این روایت، یونسکو هم در (بقول شما) این "ژانزخانی" خود، چندان مقصر هم نبوده است، هر چند از لحاظ گرامری و طبقه بندی زیاتشناسی حرف و سخن درستی نیست، چرا که زبان فارسی، جزو زبان های تحلیلی و زبان عربی جزو زبانهای تصریفی و یا قالبی (سامی) است. نامگذاری زبانهای قالبی از من است زیرا افعال در باب- های "ثلاثی مجرد" یا "مزید فیه" در قالب های معینی صرف می شوند. به ناروا، بجای زبانهای تحلیلی، نام نامربوط اسطوره ای: زبانهای آریایی، و نیز سیاسی- جغرافیایی: زبانهای هندواروپایی (هندوایرانی) و بجای زبانهای قالبی یا تصریفی، نام اسطوره ای- دینی: زبان های سا می گذاشته اند. در مورد ترکی نیز نام ژئوپلیتیک "ارال و آلتائی" را بجای "پیوندی" یا "التصاقی" و یا "پسوندی" جعل و وضع کرده اند!

اما آنچه باعث تعجب من شد این بود که چرا استاد گرامی که دوستخواه اند نه دشمن خواه، واژه خارج از نزاکت "ژانزخانی" را درباره آن شخص محترم بکار برده اند. می توانید هر چه دل تنگتان میخواد بگویند و بنویسید، اما مؤدبانه و ادیبانه: یکی از توانمندی- های ادبیات، همین جا است. جناب استاد، این نوع "کلید واژه ها" را بدست حریفان ندهید. هر چند که گفته اند: "حکمت آموختن بر افلاتون خطاست" ولی باز هم عرض میکنم، لطفاً به جلد ششم تریبون چاپ سوئد" واژه و زبان در فارسی" تألیف آقای الف- تربیت رجوع فرمائید.

آقای دکتر جلیل دوستخواه:

براستی اسباب حیرت من شد وقتی نظرو قضاوت شما را در مورد "دانشمند نامدار ربع اول قرن بیستم ایران، زنده یاسید احمد کسروی تبریزی" یعنی آذری یا زبان باستان آذربایگان" دیدم. در مورد آن کتاب بظاهر "علمی" و در واقع "ایدولوژیک" مرقوم داشته بودید که آن کتاب: "بر بنیاد پژوهشی ژرفکاوانه، زبان دیرین مردم آذربایجان را با تمام سامان (کذا) و ساختارش به ایرانیان و جهانیان شناسانده است. این اثر درخشان علمی و خدمت بزرگ فرهنگی که در همه جهان با پذیره گرم دانشمندان زیاتشناس روبرو گردیده است "

آخر شما استاد دانشگاه بودید، و اثری چون (اوستا ۱۳۷۰- کهن ترین سرودهای ایرانیان، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید) از زیر دست شما بیرون آمده است! صرف نظر از فارسی سره نویسی خاصی که دارید، که لغاتی چون "خندستانی" در آن بنظر میرسد، این مطلق گرایی آخوندی و مؤبدی و دید مذهبی، چه معنی دارد که در زمینه تحقیقات تاریخی در ایران تبلیغ می

فرمائید! من نیز زنده نام کسروی را می‌شناسم و به دعوت جبهه ملی "هامبورگ"، در پانجاهمین سال ترور او، سخن رانی کرده‌ام. کتاب "سرنوشت ایران چه خواهد بود" کسروی را با امضای (ناخدا) تجدید چاپ نموده‌ام. اما بعرض عالی میرسانم که اولاً اوسید کاملاً صحیح النسبی بوده است! لذا، واژه انیرانی (که یکی از معانی آن پدرشناس است) در مورد کسروی صادق نیست، ولی بهرحال، اصل او از همان تازیان و سامیهای سوسمارخوار است که باخون ترکان بیابانگرد درهم آمیخته و لذا، بنابه تصور آریائیها، باید ذاتاً مثل سایر ترکان و اعراب، بقول فردوسی: "بدگو هرود دیوزاد" بوده، و خلاصه آدم خطرناکی تلقی شود. اصول آریائی خود را با مصلحت اندیشی بهم نریزد، به اپورتیسم: (سازشکاری) و، رویزیم یسم: (تجدید نظر طلبی و بدعت گزاری) تن در ندهید! و کسروی ترک و عرب تبار و غیر آریائی "نژاد" را، آهورائی ننماید، زیرانیکی آریائی به نژاد و گوهر و تبار است، نه به هنر و داد و اندیشه! بقول سعیدی اونیز چون "بنیاد ترک و عرب" اش "بد" است، پس پرتو "نیکان" را، که منحصر به "مدعیان" یعنی آریائی های ما است، نخواهد گرفت. (راستی معنی و مفهوم علمی آن پرتو ادعائی چیست؟). کسروی، چون نه جامعه شناسی می دانست و نه در آن زمان علم ژنتیک کشف شده بود: کسروی در سال (۱۳۲۴ ه.ش = ۱۹۴۵ م.) شهید شد و طرح علمی علم ژنتیک با کشف (د- ان- آ. = آ- د- ان: اسید دز اُکسی ریبو نوکلئیک) در سال (۱۳۳۲ ه.ش = ۱۹۵۳ م) ممکن شد، و راز ژنتیکی انسان را در اکتبر سال ۲۰۰۰ میلادی در آلمان، آمریکا و فرانسه کشف کردند: که بنا بر آن "انسان تنها یک نژاد است" و نژاد موهوم آریائی و سامی و ترک و... که هیچ، حتی نژاد سفید و سیاه و زرد و سرخ نیز جنبه فنوتیپی و ظاهری دارند و نه ژنوتیپی و واقعی. لذا سخنان آن زنده یاد در "آذری یا زبان باستان آذربایگان" که شما کتاب "علمی" اش نامیده اید، علاوه بر دو مشکل اساسی: "معرفت- شناسی و روش شناسی علمی"، به قول شما: "اشکالهای بنیادین" هم به لحاظ ساختار، هم دیدگاه و هم کلید واژه دارد. استاد گرامی، قبل از پرداختن به این موضوع، لازم بذکر است که: واژه ها نیز مثل انسانها، پس از مدت زمانی اقامت و سکونت در میان مردمان سرزمین دیگر، دارای حق ملیت جدید هم میشوند، مگر اینکه بفرمائید که: در قاموس "مذهب" شعوبیجه جدید ما: (پان آریانیسم - پان فارسیسم) مثل سایر مذاهب، دو موضوع "قانون مرور زمان" و "قانون عطف به ماسبق" معنی ندارد. آقای دکتر، بر سر توهمات و تقسیمات من در آوردی، اینهمه خود را با واژه سازیهای خاص به زحمت نیاندازید! نه واژه هائی که شما ها مدعی فارسی و آریائی بودن همه آنها هستید شناسنامه ای در دست دارند، و نه لغات عربی که قصد جانشان را کرده اید و میخواهید به پیروی از سید احمد کسرویها و ابراهیم پورداوود ها، عربی: (تازی) - زدائی از فارسی بکنید، در واقع آن لغات صد درصد سامی و انیرانی میباشند. مثلاً واژه "دبیر" کنونی فارسی، از ریشه لغت "تپیر" ایلامی، که به همان معنی "کاتب و محرر" است، اخذ شده است. با این منطق بیمار (خلوص- گرانی نژاد پرستانه در رنگ و جنس لغات!) چون زبان ایلامی مثل زبان ترکی، یک زبان "پیوندی" یا "التصاقی" است، پس واژه "دبیر" راهم مثل واژه "آسوری یعنی سامی" "پارس" (بمعنی سرزمین کناره) و "ماد" (بمعنی سرزمین میانه)، بایستی بدور انداخت، با چنین منطقی، مطمئناً دیگر از "زبان اشارتی و باطنی" فارسی چیزی برجای نخواهد ماند. بنظر من زبان اشارتی و سمبلیک فارسی، که مناسب شعر (ونه فلسفه و علم) است، بسبب محدودیت افعال بسیط (۳۶۰ تائی) آن، مجبور شده است، بصورت خاص یعنی بدور از منطق و مناسبت معقول، لغات مرکبی بسازد که معانی آنها بطنی و باطنی بوده و از قاعده دلالت الفاظ بر معانی، اغلب بدور است. زبان فارسی با ساختن افعال مرکب، اندکی جبران کمبود دستگاه گرامری ناقص خود را در لغت سازی کرده، و توانسته است تا حدی فقر شدید افعال بسیط خود را رفع نماید: لطفاً به معنی تک تک اجزاء این افعال مرکب، و رابطه آن اجزاء با معنی و برداشت کلی شنونده، از کل آن توجه کنید، و این جستجوگر و پژوهنده گمراه را در مورد توانمندی های زبان فارسی هدایت فرمائید: زمین خوردن، مچ گرفتن، دست انداختن، پائیدن و پیا شدن، زانوزدن، سرسپردن، سرسری گرفتن، روگردن و پشت کردن، چشم زدن، دید زدن، نگاه داشتن، نظر کردن، گوش کردن و گوش دادن، دل دادن و دل بُردن، گردن نهادن، لب ریز شدن، زبان زد شدن، پوست کندن، جا زدن، ریش- خند کردن، و دل- ریش بودن



و... راستی تصور نمی کنید، این که ما اغلب، "همه چیز را به همه چیز" ربط می دهیم، و از استدلال و منطق، ودقت و عقل، گریزانیم و به خرافات و اسطوره و دین و عرفان مشتاق میباشیم، درکل، این پدیده اجتماعی و عمومی، ربطی به عدم دلالت الفاظ بر معانی در زبان فارسی ندارد؟ با توجه به اینکه زبان مادری، چهارچوب معرفت بخود و عالم هستی است، و در عین حال ابزار اندیشیدن و معنی دادن به وجود و هستی هم هست، و تعداد یعنیغنا و فقر لغات ذخیره، و منطق درست حاکم بر ارتباط واژه ها و طرز همنشینی و ترکیب آنها، قدرت تفکر، تجزیه و تحلیل، و نتیجه گیری، را در نوباوگان تقویت یا تضعیف میکند، آیا در ذهن کسانی که از کودکی در چهارچوب زبان فارسی می اندیشند، این عدم دلالت الفاظ بر معانی، نوعی هرج و مرج و آشفتگی در اندیشیدن را به همراه نمی آورد؟ که بعد هابایستی بر آن غلبه کرده و فائق آمد! ووقتی اینهمه را، بر فقر لغوی، و عدم دقت واژگان در فارسی بیافزاییم، بیلان خدمات کوشندگانی که با حسن نیت میخوانند "زبان پاک" و "فارسی سره" از این زبان "اشاره و شعر" و نیز "زبان باطنی و استعاره ای" و بسیار فقیر (از نظر لغات ذخیره)، ابداع کنند بیشتر از پیش آشکار خواهد شد؟ بر اینهمه نقاط ضعف ذاتی، کار برد غیر فنی و نادرست خط "نسخ" عربی "عبدالله ابن مقله" را در نوشتن فارسی اضافه کنید، و آنگاه همچون "مدعیان" (سعدی و حافظ)، توصیه کنید تا، مقلدان "پان فارسیسم" یک قلم بر طبل ادعا بکوبند و گوش فلک را کرسازند، و به فرهنگ- کثی در ایران همچنان ادامه دهند. برگردم بر سر موضوع اصلی:

زنده یاد کسروی تصور میکرد ملت را "نژاد" و "زبان" و "تاریخ" پدید می آورد: (سرنوشت ایران چه خواهد بود، انتشارات مهر نوید - آلمان ۱۹۸۸، صفحه ۸۶). این کتاب در همان سال شهادت او (۱۳۲۴) نوشته شده و از آخرین کتابهای او است. کسروی گمان می کرد، نژاد وابسته به زبان است. در کتاب "آذری" می نویسد (صفحه ۳۹): "ما امروز بهترین راه برای شناختن نژاد یک توده، زبان ایشان را می شناسیم" اما اگر بر این اشتباه "معرفت شناسی" کسروی به سبب عدم کشف علم ژنتیک در آن زمان برای نوشتن این نوع عبارات های "بی معنی" و از روی "جهل مرکب"، حرجی و ایراد چندانی وارد نبود، اما از استاد انتظار نمی رود که آنرا بعد از شصت سال برای ما چون یک کتاب "علمی" امروزی تبلیغ فرمایند. بقول جرج سارثن (تاریخ علم): "یادگیری و تغییر زبان برای کودکان بخصوص، کار آسانی است اما تغییر ژن ها، در کروموزومهای انسان غیر ممکن است!" یعنی نژاد را نمی توان از راه زبان توضیح داد. کسروی برای اثبات این تعریف نادرست، با تجاهل العارف می نویسد: "تاریخ ایران از آمدن آریاها به این پشته میان (فلات) آسیا آغاز می شود. نمیدانم سه هزار یا چهار هزار سال پیش بوده که سه تیره بزرگ از نژاد "آری" - بنام های ماد و فارس و پارت به این پشته میان آسیا آمده نشیمن گرفته اند": (سرنوشت ایران چه خواهد بود صفحه ۸۶).

مورخ وقتی "نمی داند" بقول شیخ اجل "خموشی" پیش میگیرد! زنده یاد کسروی برای تاریخ مردم آذربایجان، با جانشینی "ماد و پارس آریائی" و با حذف "گوتی و ماننا و آسورو اورارتو" ی غیر آریائی تاریخ آذربایجان (از ۲۰۰ ق. م تا ۸۰۰ ق. م که برابر با هزار و چهار صد سال است)، می خواهد، وحدت تاریخی و نژادی، برای آن جعل کرده و بسازد- که مورد نیاز ایدئولوژی حاکم پهلوی بود- وقتی ادعای آریائی بودن مردم آذربایجان چون فرض مسلمی تلقی شد، می ماند وحدت زبانی آن، اما چون کسروی ملاحظه میکند که زبان مادری خود او و مردم آذربایجان، ترکی آذربایجانی است و از طرف دیگر بنابه فرمول خود وی در همین کتاب آذری (صفحه ۳۹) "بهترین راه برای شناختن نژاد یک توده زبان ایشان را می شناسیم!" لذا کسروی توجیه و یا تفسیری میباید ابداع و جعل کند که بنا بر آن: با وجود اینکه نژاد و تاریخ مردمان خطه آذربایجان، تنها از آمدن آریا- ها (بقول خودش: آری ها) شروع شده و نژادشان هم که مسلماً (؟)، "آری" یا "آریائی" بوده و مانده است، حل باید این مسأله (خود ساخته) را حل کرد که: "چگونه و از کی زبان ترکی در آذربایجان راه یافته" و شایع (و به گفته پیروان کسروی: تحمیل) شده است، بی آنکه به خلوص نژاد آریائی و تاریخی آذربایجانی ها خدشه ای وارد شود! یعنی تنها در این مورد بخصوص، تغییر زبان باعث تغییر نژاد نشده، و در آریائی

بودن و آریائی ماندن اهالی غیورخطه آذربایجان، نباید کسی کوچکترین تردیدی بخود راه دهد! باز هم در فرمول نژادشناسی کسروی از زبان، مورد آذربایجان: استثنائی بر قاعده است، که خود دلیل قاعده است و نه ناقض آن! این سید صحیح النسب، وجود اینکه لهجه ها و زبان آذری را دلیل غلبه نژاد والای آریائی و بقاء ابدی آن در آذربایجان تلقی میکند و در این کتاب بنا به اقتضای سیاست حاکم، بازگو نمی کند که این معجزه تغییر زبان، با آمدن قبایل ترک حاکم، چگونه حتی در دورترین روستاهای آذربایجان رخ داده است؟! از این خطای "معرفت شناسی" و مربوط به "روش تحقیق" کتاب "آذری" کسروی و اشتباهات عمدی، علمی و تاریخی موجود در آن، در مقالات عربی وی، در مجله "العرفان" که به تاریخ دوم نوامبر ۱۹۲۲ (۱۱ آبان ۱۳۰۱) نوشته است، اثری دیده نمیشود. تاریخ تألیف این مقاله ها، سه سال پیش از نوشتن کتاب "آذری یازبان باستان آذربایگان" است. کتاب آذری، کاملاً در همسویی با استراتژی "پان فارسیسم" و "پان-آریانیسم": (ضد عرب و ضد ترک) رژیم پهلوی قرار دارد. نوشتن کتاب آذری یازبان باستان آذربایگان، بعد از مقاله "ترکی ستایانه مجله العرفان، از تناقضات، و دو گونه نویسی های عجیب زندگی سیاسی و حیات فکری کسروی است. در مقالات مجله العرفان وی از روی آگاهی و دانش متکی به مقایسه، احاطه و تجربه در سه زبان: ترکی، فارسی و عربی، معتقد است که: "ترکی آذربایجانی در حد خود به استقلال، زبانی است جامع، زایا، توانا و واجد تمام ویژگیهای یک زبان پرورده، مترقی و تکامل یافته، و گرچه تا کنون در نوشتار و تألیف و تصنیف، چندان مورد استفاده قرار نگرفته است، دارای خصوصیات و مزیت های منحصر به فردی است که آنرا از اکثر زبانهای پیشرفته دنیا ممتاز میکند. "آنگاه او در هفت مورد به برتری گرامری ترکی آذربایجانی بر عربی و نیز فارسی می پردازد (نگاه کنید به "احمد کسروی" زبان ترکی در ایران "ترجمه پروفسور محمدعلی شهابی شجاعی و ویراستاری "احمد امیرفرهنگی" که به کوشش و همت آقای همراز بفارسی چاپ شده است ۱۳۸۴ ه.ش = ۲۰۰۵ م) صفحه ۴۶. در حالیکه در کتاب "آذری زبان باستان آذربایگان" صفحه ۵۷-۵۶ - مدعی است که "با آنکه زبان کنونی فارسی بسیار نارسا است و بسیاری از معنی هائی که به ترکی توان فهمانید این زبان (فارسی) بفهمانیدن آن توانا نیست و از هر باره بر یک آذربایجانی سخت است که با این زبان سخن راند با اینهمه در آذربایجان آرزوی رواج فارسی در میان خاندانها از سالها روان است. "(!؟)، علت این تمایل مرموز، با وجود کمال زبان ترکی و نقص زبان فارسی کنونی، آیا دلیل بوجود نوعی عارضه روانی در همولایتی های آذربایجانی کسروی است؟ و یا اجبار توأم با تحقیر و زندان رژیم مبتلا به بیماری مزمن و مسری پان فارسیسم و پان آریانیسم، باعث و علت آن است؟! که خود آن زنده یاد هم از جمله گرفتاران و ناشران آن بیماری بوده است. بنابراین استاد عزیز آقای دکتر جلیل دوستخواه، متوجه هستید که: کسروی با حذف تاریخ باستانی واقعی آذربایجان و جعل تاریخ میانه بجای تاریخ باستان، و نیز ادعای نژاد آریائی (ترکی زبان شده) در آن خطه، بایستی به رفع "تناقضاتی بپردازد که خود او با طرح نادرست مسأله، آنها را ساخته و پرداخته است، و لذا او باید مدعی شود که این تغییر زبان باعث تغییر نژاد و تاریخ نمی شود! کسروی در کوشش برای ایجاد یک ملت هم تاریخ و هم نژاد، مجبور به تألیف این کتاب "ایدئولوژیک" شده است، لذا نمی توان آنرا "علمی" نامید، چنانکه امروز این کتاب هنوز در خدمت همان ایدئولوژی و پادوها و مرشدهای بعدی آن، یعنی مدعیان پان فارسیست و پان آریانیست قرار دارد. اگر عمری باقی بود به نقد کتاب "آذری یا زبان باستان آذربایگان" خواهم پرداخت و منتظر نقد و یا انتقاد های عزیزان خواهم بود. بنظر من هر ایدئولوژی، در نوشتن تاریخ انتخابی خود، بخش مزاحم تاریخ (ایلام، گوتی، ماننا، کاسی، لولوبی و اورارتو...) را حذف، بخش لازم (هخامنشی و ساسانیان و صفویه) را در زیر پرتو نور افکن "بودجه دولتی" میگذارد، و بخش غیر ضروری آنرا در سایه قرار داده و کم رنگ میکند: (سلجوقیان.. و ایلخانیان، قره و آق قویونلو...). زنده یاد کسروی که به دنبال شعار ایجاد: یک ملت واحد با یک زبان، و یک آئین: (مقصود دینی که خود او اصول آنرا در کتاب "ورجاوند بنیاد" بر - شمرده بود) و یک نژاد و یک تاریخ بود، در راستای همین ایدئولوژی، هم آذری یازبان باستان آذربایگان را نوشت، هم "تاریخ پانصدساله خوزستان" را و هم کتاب تحقیقی ولی باز هم ایدئولوژیک "شهریاران گمنام" را. کوشش تحقیقی و رنگ و لعاب علمی او، ایدئولوژی

بشدت ارتجاعی و ضدبشری وی را، که پشت آن احساس رسالت و پیغمبری اش هم نهفته بود نمی پوشاند. "علمی" پنداشتن و قلمداد کردن این کتابها، بی توجه به جنبه تبلیغی و ایدئولوژیک آنها، از یکسو، و بی توجهی به تغییرات دانش بشری از زمان کسروی تا بامروز یعنی در مدت هشتاد سال از تألیف کتاب "آذری" و شصت سال پس از شهادت فجیعش از سوی دیگر، بی اختیار خواننده را بازهم بیاد سخن "آتوهان" فیزیکیان آلمانی می اندازد که گفته بود: "ماوراء الطبیعه چون جستجوی گربه سیاهی ایست در اطاقی تاریک که در آن اصلاً گربه ای وجود ندارد." در این کتاب، روح علمی وجود ندارد، ایدئولوژی است و آنچه از داده های علمی و تحقیقی هست همه در خدمت نژاد موهوم آریایی، تاریخ مشترک سراسری که وجود کلیشه ای و مرحله ای در تاریخ دورودراز این سرزمین داشته است، و بالاخره زبان فارسی و باستان گرایی که تاریخ این پُشته میان (فلات) را از آمدن آری (آریایی) های ماد و پارس و پارت تلقی می کند، حال آنکه خود او، با آشنائی به تاریخ سرپرسی ساکس، تاریخ ایران باستان و نیز آشنائی وی به زبان های انگلیسی و فرانسه و عربی و ترکی استانبولی (از جمله تاریخ مشهور احمد رفیق عصر عثمانی) کسروی مسلماً از وجود تمدن هفت هزارساله ایلامی و سلطنت دوهزار ساله اش در کشور ایران مطلع بود، همچنانکه از تمدن گوتی ها در آذربایجان آگاهی داشته است. وقتی "میرزاده عشقی" شاعر آزاده در همان اوایل پادشاهی رضا شاه، و سال نوشتن کتاب "آذری" ایران را شش هزارساله می شناسد و میشناساند:

مرا چه کار یک عمر آه و ناله کنم که فکر مملکت شش هزار ساله کنم. آیاممکن است که کسروی مورخ، آنرا شناسد، یا از آن بیخبر باشد؟ در صورت بی خبری مؤلف از تاریخ پیش از مادها و پارسها نیز ارزش علمی کتاب بسبب نقص داده های اساسی و کمبود دانش مؤلف، زیر سؤال میرود. کسروی طوری از بومیان حرف میزند که گویی از "پیگمن" ها سخن میگوید! در حالیکه آن ساکنان قبلی تمدن های در درخشانی داشتند و در معنی درست کلمه نسبت به دو ایل مهاجر برآستی تمدن بودند. بنا به شهادت تاریخ با سلطه مادها و بخصوص پارسها، دوازده قرن سکوت فرهنگی در تمدنهای موجود در سرزمین ابران کنونی آغاز شد، از تمدن شصت و چهار ساله مادها، هنوز اثر و خیر چندانی در دست نیست! در دانشمندی کسروی، کسی تردید ندارد، اما بخشی از دانش هر دانشمندی (اگر گرفتار ایدئولوژی و اغراض شخصی و گروهی نباشد، که او بود) شامل مرور زمان میشود. اشکال کسروی در کتاب "آذری" یا زبان باستان آذربایگان" اشکال معرفت شناسی و عدم رعایت اصول روش شناسی علمی است، لذا داده ها و نکات فرعی، آن نمی تواند نوری به علمی شدن، یا علمی بودن آن کتاب ببیند، درست مانند آنکه با فرض زمین مرکزی بتوانیم خسوف و کسوف را پیش بینی کنیم. این پیش بینی ها و داده های تجربی، اساس معرفت شناسی نادرست و مبتنی بر خطای آنرا اصلاح نخواهد کرد. جمله "آتوهان" بیان دیگری، در مورد اشتباه معرفت-شناسی و عدم رعایت اصول روش شناسی علمی کسروی، در مورد کتاب "آذری" اوست: اساساً نژادی بنام نژاد آریایی وجود ندارد و اصولاً نژاد بازبان ربطی ندارد (!) که در تاریخخانه "او هام" آنها از طریق زبان، کسروی سید بدنبال آن برای اهالی ترک آذربایجان میگردد. جعل یا حتی داشتن تاریخ مشترک هم "ملت مدرن" نمی سازد. در ضمن وارونه نویسی در این کتاب که سه سال بعد از مقاله عربی "زبان ترکی در ایران" که به مجله "العرفان" نوشته بود، بیانگر آنست که وی در این دوره از زندگی فرهنگی خویش، با "تجاهل العارف"، تحت تأثیر جو "ناسیونالیسم افراطی" زمانش قرار گرفته، و حتی میخواست به ایدئولوگ آن مبدل شود، و حقیقت و خرد را در برابر مصلحت و زور، مسکوت گذاشته و مطرح نسازد. در حادثه دهکده "اوین" و محکوم کردن رضاشاه، کسروی چهره ای شجاع و قابل احترام از خود بجای گذاشت.

استاد عزیز: راستی "زبان ایرانی" تلقی کردن آن "زبان آذری" بنظر شما معنی اش آنست که ترکی همانند زبان عربی، زبان ایرانی نیست: یعنی از زبانهای که بخشی از ایرانیان در کشور ایران کنونی حرف میزنند. آیا از گروه بندی زبان شناسی به واقعیت جغرافیایی و سیاسی، جهش معجزه آسا انجام

نمی دهید؟ بیگانه قلمداد کردن بخشی از ایرانیان (ترکها، ترکمنها و اعراب) آیا به صلاح ایران مورد نظر شماست؟ و "تالی" فاسد ندارد.

اگر زبان عربی و ترکی جزو زبانهای ایرانی (بمعنی زبان بخشی از ایرانیان واقعی) نیستند، در حقیقت شما خودتان تجزیه طلبید! و استقلال طلبان عرب و ترک با وجود شما و امثال شما، حق دارند که مثل شما بیاندیشند. آقای دکتر دوستخواه، به قول مولوی "یک سینه سخن دارم زان شرح دهم یا نه؟...". چون به قول ادبای قدیم، مقاله ام دارد به "إطْنَابٌ مُمِلٌ" تبدیل می شود که از "ایجاز مُخَلٌ" بهتر است. به نتیجه گیری کوتاه می پردازم چرا که در هر بخش نتایج سخن را نوشتم و چون اهل اشارت هستید "پس سخن کوتاه باید و السلام"

استاد گرامی آقای دکتر دوستخواه: تمام زبانهای موجود در سرزمینی که امروزه ما، ایران اش می نامیم و گویا در اصل لغت ایران (به کسر همزه) بوده و "آن" در پهلوی نشانه صفت است یا مضاف الیه صیغه جمع کلمه "ار" یا "آریا" است. میدانیم که در کتاب "اراتسفن" بشکل آریان آمده و استرابون از او اخذ کرده است که حدود و ثغور هیچیک از آنها معلوم نیست! ولی این کشور و سرزمین کنونی ما بعد از تمدن سومر (مهد قدیمی ترین تمدن بشری) صاحب قدیمترین تمدن یعنی تمدن ایلامی است، و چون در چهارراه مهاجرت و اسکان و حمله جهانگشایان از همان آغاز قرار داشته، لذا دائماً اقوام جدیدی باین کشور (که امروز ایران می نامیم) آمده و زبان آنها یا در زبان های محلی تحلیل رفته، یا با آن ترکیب شده و یا آنها را در خود تحلیل برده و عناصری از آنها را جذب کرده است. زبانهای پیوندی گوتی ها، ماننا ها، اورارتوها یعنی زبان باستان آذربایگان بقول کسروی و شما، به وسیله زبانها و لهجه های تحلیلی (هندو ایرانی) یعنی زبان های میانه آذربایجان بهمان سرنوشتی دچار شدند، که زبان ها و لهجه ها اخیر در برخورد با زبان ترکی. آن زبانها و لهجه های واقعی یا ادعائی همگی در آخرین زبان مستقر در آذربایجان، جذب و حل گردیدند. هر چند استاد یحیی ماهیار نوابی مدعی بودند که این زبان یا "لهجه ای" که در آذربایجان، هم امروز صحبت می شود " هست و نیست اش از فارسی است!" اما دکتر نوابی با ذکر این نکته، در واقع ناآشنائی (نمی گویم جهل مرکب) خود را به زبان ترکی اظهار می داشت و نمی دانست که: در ترکی آذربایجانی فقط یک فعل بی قاعده که فعل "بودن" است وجود دارد و یک فعل دستور صرف و فعل سازی برای تمام افعال بسیط (۲۲۰۰۰ گانه ترکی است. حال آن که در فارسی هیچ فعلی دستور لغت سازی برای فعل دیگر نیست (افعال بسیط فارسی تنها ۳۶۰ عدد است). در فارسی همواره با وجود استثناء ها، جزافعالی که به "ایدن = نیدن" (با استثناء: گزیدن) و گاه "دن" ختم می شوند، تقریباً هیچ فعلی دستور صرف و فعل سازی برای هیچ فعل بسیط دیگر نیست. در ترکی از هر فعل بسیط معمولاً پنج و گاه شش فعل بسیط دیگری توان ساخت که برای اکثر آنها مترادف فارسی جز در موارد استثنائی وجود ندارد و بیان آنها به جمله سازی نیازمند است. مثلاً: از "یازماق" (نوشتن): "یازیلماق" (نوشته شدن)، "یازیشماق" (مکاتبه کردن که مترادف باب مفاعله عربی است که بین دو یا چند نفر میگذرد و در زبان فارسی موجود نیست، (آینده نزدیک = "یازارام" نیز وجود ندارد)، "یازدیر-ماق" (نویسانیدن) و بالاخره، "یازدیدیرماق" (بزرور نویسانیدن یا گفتن به کسی که او کاتب را بنویساند) میاید. در مورد فعل "یوماق" (شستن) شکل ششم فعل بسیط ترکی را داریم که "یوونماق" است، یعنی آنچه در فارسی با جمله "خود را شستن" بیان می کنیم. در فارسی از فعل "خوردن"، خوراندن و خوراندن می آید اما از "رفتن" نمی توان رفتاندن و رفتانیدن، و از گفتن، گفتاندن و گفتانیدن و... آورد!

میتوانید از همان کسروی دانشمند، در مورد برتری زبان ترکی در مقایسه با زبان فارسی به کتاب - های: "زندگانی من و ده سال در عدلیه- صفحات ۲۳۱-۲۳۲" و "زبان پاک" صفحه ۲۸ و "آذری یا زبان باستان آذربایگان" صفحات ۵۶-۵۷ مراجعه فرمائید که البته به نفع کلیشه سازی رایج مذهب "پان فارسیسم" نمی باشد و از "اسرار مگو" شمرده میشود! اگر حوصله داشتید به کتاب

کسروی: "زبان ترکی در ایران" بکوشش آقای رضاهمراز مراجعه کنید: صفحه ۴۸ ۴۶ -- که در قاموس مذهب شعوبیه جدید ما "کفر محض" و "ارتداد مطلق" شمرده میشود. استاد اجازه بدهید تا به قول سرکارخانم مهری بهفر طور دیگری هم ببینیم و یا باعینک دیگری هم کسروی واقعی را مثل فردوسی حقیقی تماشا کنیم. کسروی مورد دلخواه ایدئولوژی شما، بخشی از کلیت کسروی را ارائه میدهد، بیاد داشته باشیم که: "حقیقت ناقص، همواره دروغ کامل است". سخن را با این شعر ترکی تمام کرده و چکیده ترجمه آنرا تقدیم جناب استاد دکتر جلیل دوستخواه میکنم که دوستخواه فرهنگها باشند هر چند من طبع شعر ندارم که مضمون عالی آنرا به فارسی در آورم چراکه فارسی، زبان شعرو تشبیه و استعاره است و نه زبان علم و فلسفه و تشریح و تحلیل. شعرا از طاهرزاده: "صابر شروانی" است که از آغازگران رنسانس شعر مدرن در خاور میانه بشمار میرود. وی از پیشگامان طنز انتقادی و اجتماعی یعنی شعر "ساتیریک" مدرن میباشد (در مورد "صابر شروانی" رجوع به لغت نامه دهخدا - چاپ اول - طاهرزاده شود).

چالخالاندیقجا دولاندیقجا زمان نهره کیمی - یاغی یاغ اوسته چیخار ایرانی ایراینلق اولور کیمسه اینسانی سنور عاشیقی حوریت اولار - دنمک حوریت اولان یئرده اینسانلیق اولور شاعر، تشبیه شاعرانه و در عین حال عمیقی از تأثیر دوگانه زمان، یعنی بهم خوردن و در هم آمیختن و تحول یافتن از یکسو، همراه با گردش و دوران و مرور زمان جداساز آن از سوی دیگر را بیان میکند، که باعث ظهور وجدانی مفید و نیک از، زانود و انساندوستیها از فرومایگیها میشود، آنگاه نتیجه میگیرد که:

هر کسی که انسان را دوست داشته باشد عاشق آزادی (و دموکراسی) میشود

آری آنجا که آزادی (و دموکراسی) باشد انسانیت (حقوق بشر) هم ممکن است.

آقای دکتر جلیل دوستخواه! با پان فارسیسم توأم با خمینیسم: (ولایت فقیه)، آزادی و آزادی - خواهی ممکن نیست. هردو، مذهب تامیت - گرا و بدعت نسبتاً جدیدی هستند که سرشت - شان بر آزادی - گشی و تعصب کور، و عقل ستیزی؛ و تمایز طلبی استوار است. پان آریانیسم از هردو بد نام تر و ضد انسانی تر است.

بجای مرشد و امام و پیشوا یی مذهب در گذشته و دوباره از گور قرون برخاسته "پان فارسیسم" و "پان آریانیسم" شدن، بهتر است از منادیان واقعی: حقوق بشر، دموکراسی و آزادی - خواهی و برابری انسانی در مقابل قانون، باشیم و با "خمینیسم" همراه با "پان فارسیسم" حاکم مقابل کنیم. آقای دکتر جلیل دوستخواه گرامی برای دوستان و پیروان خود: فیلسوف خردگرا و جهل ستیزی باشید، و بعد از "ختم نبوت"، دیگر نخواهید که مریدان متعصب، شما را به پیغمبر کینه ها و تعصبات باستانی و ماقبل تمدن، مبدل سازند!

به امید روزی که انسانها و نیز دین و زبان و عقیده سیاسی شان در ایران آزاد شود.

هوشمند و هوشیار باشیم! به حرفهایشان گوش فرادهم ولی از اعمالشان قضاوت کنیم. .

پاریس - ضیاء صدر الاشرافی